محاورات جوانی افلاطون

کلاسیک‌ها

« تاریخ فلسفه پس از افلاطون تنها حاشیه‌ای بر فلسفه او است»
آلفرد نورث وایتهد

مسعود زنجانی در دهه‌های اخیر پس از یک قرن مطالعات و تحقیقات ادبی، تاریخی و زبان‌شناختی درباره محاورات افلاطون (از شلایرماخر تا یگر)، اتفاق نظری نسبی درباره تمیز محاورات اصیل (حداقل ۲۳ محاوره) از غیر اصیل و همچنین زمان تصنیف هر یک از آنها حاصل شده است. پژوهشگران به طور متعارف، محاورات افلاطون را به سه دوره «نخستین»، «میانی» و «پسین» تقسیم می‌کنند.

افلاطون در محاورات هر سه دوره، بیشتر افکار خود را از زبان سقراط بیان می‌کند و از این رو باید تمامی محاورات او را محاورات سقراطی نامید. اما محاورات نخستین (دوره جوانی) را باید «محاورات سقراطی» به معنای اخص کلمه، خواند. در این محاورات، افلاطون تحت‌تاثیر شدید سقراط است. مسائل مورد علاقه او یعنی مسائل بسیار وسیع اخلاقی را مطرح و به شیوه خود او درباره آنها بحث می‌کند. گویی افلاطون زبان سقراط و سقراط روان افلاطون است.

اغلب محاورات سقراطی بدون هیچ نتیجه قطعی پایان می‌یابند. به عبارت دیگر، «نمی‌دانم» سقراط ویژگی اصلی این محاورات است و او در این نوشته‌ها، همان «خرمگسی» است که دست از پرسش برنمی‌دارد. محاورات جوانی بسی شورآمیز و دل‌انگیزند و گاه به مرز شعر غنایی می‌رسند.

مهمترین محاورات جوانی «آپولوژی» (دفاعیه سقراط)، «کریتون» (درباره تکلیف)، «اوثوفرون» (درباره قداست)، «لاخس» (درباره شجاعت)، «لوسیس» (درباره دوستی)، «خارمیدس» (درباره اعتدال)، «هیپیاس بزرگ» (درباره زیبایی)، «هیپیاس کوچک» (درباره دروغ) و «ایون» (درباره شعر) است. شش محاوره اخیر را «محاورات تعریف» می‌نامند. زیرا سقراط تاریخی معتقد بوده معرفت کلید دروازه فضیلت و سعادت است و معرفت نیز با جست‌وجوی تعاریف به دست می‌آید. آپولوژی و کریتون مربوط به دفاع از کل زندگی سقراط و تجدید خاطر رفتار او در حین محاکمه و پس از آن است. محاوره اوثوفرون، از نظر تاریخی، پلی میان دو محاوره اول و «محاورات تعریف» است و موضوع آن با «اتهام بی‌دینی» که به سقراط زده‌اند، ارتباط پیدا می‌کند. سه محاوره پیش گفته (آپولوژی، کریتون و اوثوفرون) و محاوره «فایدون» را اصطلاحاً «محاورات محاکمه» می‌نامند. زیرا فایدون نیز همانند آنها اطلاعاتی را در باب لحظات آخر عمر سقراط در اختیار می‌نهد. اما موضوع فلسفی و شیوه بحث فایدون به اندازه‌ای متفاوت است که آن را با دسته بعدی (محاورات میانی) سازگارتر می‌سازد.

افلاطون در این چهار محاوره قصد دارد بر خواننده آشکار سازد که سقراط مرگ را چگونه می‌بیند و چشم در چشم مرگ زندگی‌اش بر او چگونه می‌نماید و در پایان کار چگونه از عهده امتحان برمی‌آید. این محاورات سقراط را همچون مردی آزاده و مستقل جلوه‌گر می‌سازند که استوار می‌ماند و با مرگ خویش هستی حقیقت را مبرهن می‌سازد.

masoud@vivaphilosophy.com

ممنوعیت راهبان از ابزار هیجان فوتبالی

خبرچین

راهب اعظم بوداییان کامبوج، تشویق و داد و فریاد هنگام تماشای مسابقات فوتبال را برای رهبران بودایی ممنوع کرد چون این کار را مناسب بچه‌ها می‌دانست. البته راهب اعظم بوداییان کامبوج طی برگزاری جام جهانی برای راهبان پیروی مذهب تخفیف قائل شده است: راهبان بودایی حق تماشای بازی‌ها را دارند، اما در صورت بروز هیجان و ذوق‌زدگی خلع لباس خواهند شد. نوددرصد جمعیت ۱۳ میلیونی کامبوج بودایی هستند و در شرایط عادی از راهبان کامبوجی انتظار می‌رود که از تماشای تلویزیون، فیلم‌های سینمایی و نمایش‌های هنری خودداری کنند.

براساس تعالیم بودایی، راهبان این مذهب باید از فعالیت‌های لذت‌بخش پرهیز کنند. اما راهبان بودایی نیز مانند بقیه آدم‌ها از تماشای مسابقات فوتبال و هنرنمایی‌های ستارگان این رشته ورزشی هیجان‌زده می‌شوند و «نون انگت» راهب اعظم کامبوج نیز برای این موقعیت خاص استثنا قائل شده است. نون انگت به خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت: «راهبان حق تماشای بازی‌ها را از تلویزیون دارند، اما به هیچ‌وجه حق شرط‌بندی روی مسابقات را ندارند. متاسفانه تا به حال شکایاتی به دست من رسیده که نشان می‌دهد بعضی راهبان روی این مسابقات شرط‌بندی کرده‌اند.» او همچنین به راهبان بودایی دستور داده است که در صورت تماشای مسابقات، از جیغ و داد و خنده خودداری کنند، چرا که در این صورت امکان خلع لباس‌شان وجود خواهد داشت. نون انگت گفت: «تشویق و داد و فریاد هنگام تماشای مسابقات فوتبال کار بچه‌ها است و در شأن راهبان بودایی نیست.» نگرانی راهب اعظم بوداییان کامبوج از رفتار راهبان این کشور چندان هم بی‌دلیل نیست، چرا که راهبان بودایی کامبوج در سال‌های اخیر با ارتکاب اعمالی چون سرقت، آزار جنسی کودکان و... بارها به تیتر روزنامه‌های این کشور تبدیل شده‌اند.

آموزش و پژوهش از منظر اسلام

نشست علمی «آموزش و پژوهش از منظر اسلام» ۱۳ تا ۱۵ ژوئن (۲۳ تا ۲۵ خرداد) به منظور بیداری و آگاهی مسلمانان و احیای میراث اسلامی در مصر برگزار می‌شود. به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از اسلامیک نیوز، شرکت‌کنندگان در این نشست محورهایی چون گسترش آموزش با توجه به نیازهای بازار کار، گسترش آموزش و پژوهش در کشورهای اسلامی و توجه به تحقیق و پژوهش اسلامی، تشویق جوانان مسلمان جهت ابتکار و اختراع را مورد بررسی قرار می‌دهند. احیای ارزش‌های اسلامی در معاملات تجاری، اشاعه بیداری و آگاهی مردم مسلمان و بررسی مسئله اقتصاد از منظر اسلام از دیگر موضوعاتی است که در نشست فوق طرح خواهد شد. اندیشمندان، کارشناسان، متفکران اسلامی و استادان دانشگاه در این نشست شرکت و دکترعبدالعزیز بن‌عثمان تویجری مدیر کل آیسیسکو و شیخ صالح عبدالله کامل رئیس اتاق تجارت و صنعت اسلامی در مراسم افتتاحیه آن سخنرانی می‌کنند. سازمان تربیت و علوم و فرهنگ اسلامی (آیسیسکو) با همکاری اتاق تجارت و صنعت اسلامی نشست علمی و بین‌المللی آموزش و پژوهش از منظر اسلام را در قاهره برگزار می‌کنند.

متن سخنرانی منوچهر صدوقی‌سها در همایش هم‌اندیشی پیرامون شخصیت حکمی علامه قطب‌الدین شیرازی

فلسفه از اسکندریه تا تهران

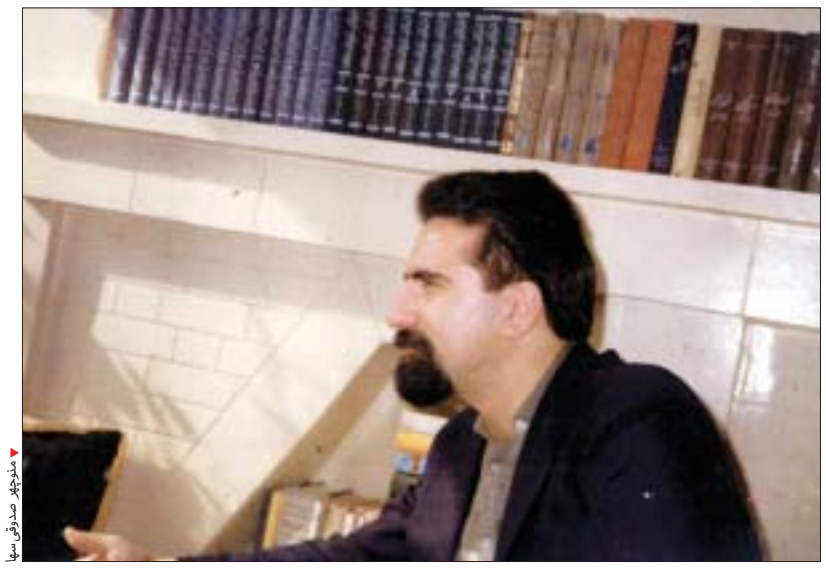
منوچهر صدوقی سها

فلسفه از تاریخ فلسفه جدا نیست و تاریخ فلسفه هم با تاریخ فلاسفه مربوط است و نهاده بر این پایه به هر جایی که فلسفه‌ای وجود داشته باشد بدانجا تاریخ فلسفه‌ای و توأم با آن، تاریخ فلاسفه‌ای نیز وجود خواهد داشت.

می‌توانستم به جای عبارت «تاریخ فلسفه و تاریخ فلاسفه» بگویم: «تاریخ فلسفه» و یا «تاریخ فلسفه و فلاسفه» اما متعهدم که دو عنوان «تاریخ فلسفه و تاریخ فلاسفه» را جداگانه استعمال کنم به شرحی که جای بیان آن اینجا نیست. و اکنون در مقام تطبیق این تئوری می‌گویم که چون ایران به عهد باستانی و هم به روزگار اسلامی دارای فلسفه می‌بوده است و اینک نیز چراغ یا شمع فلسفه‌ای در این سرزمین مینویی روشن است، در کنار و یا پشت آن، تاریخ فلسفه و نیز تاریخ فلاسفه‌ای هم قابل تشخیص است هر چند که اندوهاً و افسوساً هیچ یک از این دو مکتوب نیست و نبوده است، اما موجب خوشحالی است که بدانیم که بالاخص عنوان «تاریخ فلاسفه» که در یک سخن آن را می‌توان تعریف کرد به اینکه عبارت است از «کشف تسلسل تاریخی دست به دست و سینه به سینه فلاسفه» و نیز بالاخص به روزگار اسلامی، پیوسته لااقل به میانه خود فلاسفه، مطرح و محل عنایت بوده است. چنان که به میانه متقدمین فایده‌ای که بسی واجد اهمیت است، بدین باب از معلم ثانی فارابی که لااقل به لحاظ تاریخی، راس هرم تاریخ فلاسفه در شمار می‌آید در مرجعی معتبر (= عیون الانباء فی طبقات الاطباء بیروت، دارالفکر، ۱۹۵۷، ج۳، ص ۲۲۶- ۲۲۴) مضبوط و موجود است و مشهور است به عنوان «ظهور فلسفه و انتقال تعلیم» و این است مودی آن به نحو اختصار که دارنده کتاب مزبور و یعنی موفق‌الدین ابوالعباس احمدبن القاسم الخزرجی معروف به «ابن ابی اصیبعه» متوفای ۶۶۸ قمری چنین می‌آورد که در سخن فارابی یافته است که فلسفه به یونان پدیدار آمد و از پی درگذشت ارسطو به اسکندریه افتاد و آن گاه به رم رفت و سرانجام «تعلیم» به انطاکیه رسید و روزگاری دراز بدان بماند تا یک تن «معلم» بیش نماند و دو نفر از او «تعلم» کردند یکی اهل حران و دیگری اهل مرو و هردوان از آن (= انطاکیه) بیرون شدند و از آنکه اهل مرو می‌بود دو تن دیگر «تعلم» کردند. یکی ابراهیم مروزی و دیگر یوحنا بن حیلان. و آن گاه چنین می‌افزاید که ابونصر فارابی درباره خویش گفته است که از یوحنا بن حیلان «تعلم» کرده است.

و بدین گونه آشکار می‌شود که ابونصر فارابی، اولاً با تسلسلی تاریخی با فلاسفه اسکندرانی اتصال می‌داشته است و ثانیاً بدان پیوستگی آگاه می‌بوده است و آن را گرامی می‌داشته است تا بدان جایگاه که آن را ضبط کرده باشد و ما اگر اکنون بر این مطلب بیفزاییم مطلبی دیگر را که در رساله ابوعبید شاگرد خاص‌الخاص شیخ رئیس ابوعلی سینا وارد است به نقل از خود شیخ و به اختصار این است که شیخ گفته است که کتاب مابعدالطبیعه [ارسطو] را چهل بار خوانده است و حفظ کرده است اما به فهم آن نرسیده است و از خویش نومید شده است تا سرانجام از طریقی که مشهور است به کتاب «اغراض مابعدالطبیعه» فارابی دست یافته است و از دیدن آن بدان فهم نائل آمده است (=ایضاعیون الانباء، ج۳، ص۵) و نتیجه «شیخ رئیس را هم به نحوی شاگرد فارابی و نهایتاً» پیوسته با او بینگاریم خواهیم توانست که وی و یعنی ابن سینا را هم یداً بید با حکمای اسکندرانی پیوند دهیم و آنگاه اگر نیز بتوانیم که تسلسل تاریخی اهل فلسفه روزگار خویش را تا برسد به عهد شیخ رئیس ابوعلی سینا که البته در متن واقع و نفس‌الامر، موجود است، کشف و ضبط کنیم، زنجیره‌ای فرادست خواهیم آورد که از روزگار حاضر کشیده خواهد شد و به حوالی میلاد مسیح علیه‌السلام خواهد رسید و حلقات آن از طهران که نزدیک به دو سده است که بوستان حکمت و معرفت است برخواهد شد و از اصفهان و بغداد به اسکندریه برخواهد گذشت و سرانجام به آتن خواهد افتاد. باری می‌گفتم که این عنوان «تاریخ فلاسفه» لااقل به میانه خود فلاسفه مطرح می‌بوده است و از میان متقدمین، فارابی را درباره آن سخنی هست و اینک می‌گویم که اگر می‌خواهید که بدین مقام سخنی هم از متاخرین شنیده باشید بشنوید این سخن مرحوم شیخ محمدرضا مظفر را در مقدمه‌ای که بر چاپ نخست حروفی اسفار صدرالمتالهین (= طهران، دایره‌المعارف، ۱۳۷۸ قمری) نوشته است: «... و من الطریف حقاً ان نجد اساتذه فن‌المعقول- کما یسمونه- یفتخرون به اتصالهم به (=صدرالمتالهین) فی سلسله التلمذه، حتی أن بعضهم یبالغ فی حفظ أسماء اشخاص هذه السلسله کالعنایه بسلسله روایت الحدیث»؟!

و هر گونه‌ای که بوده باشد اکنون بر من است که تجدید مطلعی کنم و بگویم که برخلاف قولی که تا بدین اواخر به میانه برخی مستشرقین و اتباع مستغرب! آنان شایع می‌بوده است مشعر بدین که با تشییع جنازه ابن‌رشد در اندلس، جنازه فلسفه اسلامی هم تشییع شد! و نیز برخلاف قول نوع فضلاء متاخر تازی‌نژاد که «فلسفه اسلامی» را نوعاً «الفلسفه العربیه» می‌نامند اولاً «فلسفه اسلامی»- البته با همه سخنی که در وجه تسمیه و ماهیت آن به جای خویش هست- فی‌الواقع با درگذشت ابن‌رشد که شارح محض ارسطو می‌بوده است، متولد شد و ثانیاً عنوان آن یقیناً فقط «فلسفه اسلامی» است و نه «الفلسفه العربیه» و نه «فلسفه شرقی» و نه «فلسفه ایرانی» و نه هیچ عنوانی دیگر و ثالثاً برکنار و بر کران از هر تعصبی و از سر واقعیت و حقیقت، ساحت ظهور و کمال آن به لحاظ جغرافیایی، همانا ایران بوده است و اینک نیز چراغ آن به ایران روشن است هر چند که پرتوان نیست و به سخنی آشکار، ما ابناء عصر کنونی، به روزگار فترت، می‌گذرانیم ولکن کماکان تسلسل تاریخی ما باقی و محفوظ است چنان که از طرقی گوناگون، اساتید خویش با شیخ رئیس پورسینا، می‌رسانیم و می‌پیوندیم آن هم نهاده بر پایه اسانیدی متقن اعم از مکتوب و منقول که ذکر آن به درازا می‌کشد و به جای خویش مضبوط است و چنین است نمودار راهی یگانه از آن راه‌های گونه‌گون که مبدا آن را دو استاد بزرگوار خویش مرحومین مبرورین آقایان حاج شیخ علی محمد جولستانی متوفای ۱۳۶۵ خورشیدی و آقای میرزا عبدالکریم روشن طهرانی متوفای ۱۳۷۱ خورشیدی- طاب ثراهما- می‌نهم.

سلسله این قوم جعد مشک بار / مسئله دور است اما دور یار

حاج شیخ علی محمد جوستانی، م ۱۳۶۵خ، آقا میرزا عبدالکریم روشن، م ۱۳۷۱ خ، آقا میرزا طاهر حکیم تنکابنی

آقا میرزا سیدابوالحسن جلوه اصفهانی، آقا میرزا حسن بن علی نوری، آخوند ملاعلی نوری، آقامحمد بیدآبادی، سید حیدر آملی(۱)، فیض کاشانی، صدرالمتالهین، میرداماد، فخرالدین سماکی، جمال‌الدین محمود شیرازی، مولی جلال‌الدین دوانی، سعدالدین اسعد دوانی، میر سید شریف گرگانی، قطب‌الدین رازی، قطب‌الدین شیرازی، خواجه نصیرطوسی، فریدالدین داماد، صدرالدین سرخسی، افضل غیلانی، ابوعباس لوکری، بهمنیار بن مرزبان التلمیذ، شیخ رئیس خواجه ابوعلی سینا

تقدس متن در ضیافت قیمه‌بادمجان

نجوا

حمیدرضا ابک در روزهای آغازین انتشار روزنامه شرق، مخاطبان روزنامه، یک انتقاد بنیادی به روزنامه داشتند که هنوز هم بر سر جای خود باقی است: روزنامه شرق را نمی‌شود خواند. بسیاری از آنان تعداد صفحات زیاد روزنامه را در کنار فونت ریز نوشته‌ها دلیلی برای عدم امکان مطالعه همه مطالب روزنامه در روز می‌دانستند. گرچه انتقاد دیگری هم وجود داشت مبنی بر اینکه برخی مطالب روزنامه اساساً ماهیت روزانه ندارند و می‌توان آنها را در هر زمان دیگری خواند. بررسی انتقاد دوم بماند برای کارشناسان حوزه رسانه. اما انتقاد اول شاید برخاسته از یک ویژگی روانشناختی ایرانیان باشد که نامش را می‌توان «تقدس متن» گذاشت.

مطالعه روزنامه و از آن بدتر کتاب، برای ما ایرانیان، یک کار خاص و ویژه است. روزنامه را می‌خریم، آن را در کیف‌مان می‌گذاریم تا شب که به خانه رفتیم و قیمه بادمجان را به ضرب ترشی لیته و نوشابه به معده مکرم ارسال فرمودیم، یک چایی برای خودمان بریزیم و آماده مطالعه روزنامه شویم؛ آن هم با میزانسنی کاملاً متفکرانه و در حالتی لمیده بر مبل راحتی یا تکیه داده بر مخده‌ای قجری. در مورد کتاب که پیش‌نیازهای ضروری بیشتر و پیچیده‌ترند. از سوی دیگر انگار مطالعه روزنامه برای ما کاری بسیار دقیق و حیاتی است. بسیار دیده‌ایم بانوی خانه را که در اقدامی پارادوکسیکال، انگشت سبابه را روی بینی تراش‌خورده می‌نهد و خطاب به کودکان فریاد برمی‌آورد که «هیس! بابا روزنامه می‌خواند.» اینگونه است که مهیا کردن شرایط برای مطالعه روزنامه چنان دشوار می‌شود که ممکن است برای این کار در شبانه‌روز تنها پانزده دقیقه فرصت بماند. وقتی روزنامه خواندن اینقدر مهم و جدی تلقی شده قاعدتاً دیگر نمی‌توان در اتوبوس و مترو و در زمان‌های استراحت بین ساعات کار روزنامه خواند. اتفاقی که در کشورهای دیگر به سادگی می‌افتد. تیراژ و سرانه مطالعه کشور ما بالا نمی‌رود مگر اینکه سنگ هایمان را با خودمان وابکنیم که مطالعه روزنامه ساده‌تر از این حرف‌ها است.

* ایده این یادداشت را از دکتر عزت‌الله فولادوند گرفته‌ام.

Hamidreza- abak@yahoo.com

شرمنده مفاهیم و تعاریف

رحمان بوذری پیش‌بینی رفتار انتخاباتی آنها پیش‌کش. این مردم حتی در ساده‌ترین رفتارهای خود غیرقابل پیش‌بینی‌اند. از عجیب و غریب بودن ایرانی هم نگوییم که آنها تعاریف جدیدی از «غرابت و شگفتی» عرضه کرده‌اند. بیست دقیقه پس از شکست ایران از مکزیک در حالی که قاعدتاً باید خیابان‌ها در سکوت و رخوت به سر برند، سرتاسر جردن (بلوار مثال زدنی تهران) مملو از آدم‌هایی بود که شکست را جشن گرفته بودند و شادان، قهقهه سر می‌دادند. آنها حتی تعریف حقوقدانان از یک انسان متعارف (A reasonable man) را به هیچ انگاشته‌اند.

سال‌ها است از دو سویه فوتبال سخن می‌گویند؛ برد و باخت. شکست و پیروزی. و نتیجه‌اش؛ غم و شادی. طرفدارانی که از شادی در پوست خود نمی‌گنجند و آن طرف هوادارانی که مبهوت و مغموم، نای برخاستن ندارند. هر دو اشک می‌ریزند؛ اشک شوق کجا و اما اشک غم؟ نیازی به آمار و ارقام نیست. فلاسفه و عالمان علوم اجتماعی هم، هر چقدر برای تعریف مفهوم «شادی و خوشبختی» تلاش کنند از توصیف شادی پس از گل (در فوتبال) عاجزند. تعریف و توصیف چه سودی دارد برای هوادار متعصبی که شادی و خوشبختی را در کاملترین مفهوم آن تجربه می‌کند؛ او با شادی زندگی می‌کند. چه کند که این سکه روی دیگری هم دارد؛ بغض‌های واشده و ترکیده. اشک‌های بی‌پایان. همه آن انتقاداتی که فلاسفه اگزیستانس به تاریخ فلسفه و تعاریف انتزاعی از انسان و موجود و... دارند خود را نمایان می‌کند؛ اینکه آدمی در هستی (existence) خود تعریف می‌شود و در غم و شادی و تنهایی و حالات وجودی‌اش نه در حیوان ناطق بودنش.

دو سویه فوتبال که در همه دنیا پذیرفته شده است، در ایران صادق نیست. جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان و انسان‌شناسان کجایند که تناقضات جامعه ایرانی را برملا کنند. نیازی به آنها نیست. مردم ما می‌خواهند بدیهی‌ترین رفتار آدمی را زیر سئوال ببرند؛ ساده‌ترین کنش انسانی پس از هر شکستی -که ناراحتی است- برای آنها خوشحالی است. بی‌خیال تحلیل رفتار انتخاباتی مردم ایران. آنها مفاهیم و تعاریف را شرمنده خود کرده‌اند.

ما و فوتبال

کارفرمایان کارخانه ذهن

بتکده

صالح نجفی بسیار شنیده‌ایم که حواس به ما دروغ می‌گویند. میزی را در ذهن مجسم کنید که رویه‌اش را به شکل دایره ساخته‌اند. وقتی آن را در گوشه اتاقی می‌بینید، آیا به راستی دایره‌اش می‌بینید؟ می‌دانیم که تنها وقتی از فاصله‌ای معین و از بالا به آن نگاه کنیم، دایره بودنش را به تمامی درمی‌یابیم، چوب صافی که در آب فرورفته و بخشی از آن بیرون مانده، چه طور؟ چشمان تان می‌گویند که چوب از نقطه‌ای که وارد آب شده، شکسته است و تنها وقتی کسی چوب را به کلی از آب بیرون آورد یا در آب داخل کند، می‌فهمید که چوب صاف صاف بوده است. ولی آیا این گونه نمونه‌ها که تعدادشان کم هم نیست به راستی نشان می‌دهند که حواس ما دروغگویند یا به تعبیر دیگر، حواس ما ذاتاً خطاکارند؟ اگر چنین باشد، می‌توان ادعا کرد ذهن ما تا حد زیادی بی‌گناه است و برای اصلاح تولیدات کارخانه ذهن کافی است از سیطره کارفرمایانی به نام حواس بشری جلوگیری کنیم. تا پیش از عصر جدید، گمان بسیاری همین بود. عصر جدید را از این حیث می‌توان دوران اعاده حیثیت به حواس یا به تعبیر فلسفی‌تر، به ادراک حسی نامید. نکته این است که در قرن ۱۶، اندیشه‌وران در عرصه‌های گوناگون کوشیدند تا پندار خطاکاری ذاتی حواس را زیر سئوال ببرند. این خود در حقیقت یکی از بزرگترین بت‌هایی بود که بایستی می‌شکست تا آدمیان بتوانند به «مشاهده» و «تجربه» اعتماد کنند. برای مثال، بیکن می‌اندیشید اگر مشاهده با شرایط خاص و به یاری وسایل کمکی با همان حواس (که مهر خطاکاری بر جبین‌شان خورده بود) انجام پذیرد، علم حاصل به طور قطع معتبر خواهد بود و راه نیل به حقیقت از همین جا می‌گذرد. چنان می‌نماید که بت‌شکنان عصر جدید در کار ساختن و تراشیدن بت‌هایی تازه‌اند ولی همچنان فرض نیرومندتری در کار است: ذهن بشر کارخانه بت‌سازی دائمی است و ذهن در راه پیکار با تصورهای باطل و خیال‌های کاذب همواره در معرض ساختن بت‌های نو و افتادن در دام خطاهای دیگر است. تولید این کارخانه انبوه است و همین امر فعالیت پتک‌سازی را ضروری و ضروری‌تر می‌سازد. برای روشن شدن این معنا از استعاره دیگری مدد گیریم: بیماری. تصور زمانی که هیچ نوع بیماری در کار نباشد، بسیار غریب و بعید می‌نماید، خاصه که با پیشرفت علم و به طور مشخص، پزشکی شمار بیماری‌ها افزون می‌شود، نه اینکه انسان هرچه پیشتر رود و ترقی کند بیماری‌هایش افزون‌تر می‌گردد، راست این است که هرچه پیش می‌رود بیماری‌هایش بیشتر می‌شود و نکته دیگر اینکه بسیاری از بیماری‌ها ریشه‌کن شده‌اند و چه بسا بیماری‌های کنونی هم ریشه‌کندنی باشند. وجه استعاری بیماری برای ذهن این است که خطاها هر یک در مرحله‌ای ممکن است چندان ریشه محکم کند که ابتدا به پیش فرضی محتمل و مآلاً به اصلی جزمی و قاطع بدل گردد و در این حالت است که می‌توان از آن به مرض ذهن تعبیر کرد. همان‌طور که شکستن هر بت اولاً نیازمند شناختن بت است، درمان بیماری هم ابتدا در گرو «تشخیص» است. شناخت بت‌ها به این تعبیر همان «مرض‌شناسی» ذهن است و فیلسوف از این حیث، پزشک است و به تعبیر شیوا و ماندگار نیچه، فیلسوف طبیب فرهنگ است و حد بیماری هر فرهنگ را شمار بت‌های آن و میزان چیرگی آنها تعیین می‌کند. بدون فلسفه، فرهنگ بیمار می‌ماند و کارش به احتضار می‌کشد.

جنگ حق و باطل در تاکسی

بیگانه

امیرهوشنگ افتخاری‌راد بعضی از مفاهیم به‌ویژه وقتی در جایگاهی مثل صفحه اندیشه قرار می‌گیرند، مرعوب‌کننده می‌شوند فی‌المثل حق یا قانون. فکر می‌کنیم وقتی چنین مفاهیمی ذیل اندیشه به‌کار می‌روند پس باید پای بزرگان فکر به میان آید تا درباره آنها فکر کنند. اما یک روز صبح را در نظر بگیرید که از در خانه بیرون می‌آیید. چیزهایی جزیی توجه شما را جلب می‌کند و دمی به آنها فکر می‌کنید. در آنجا است که بی‌آنکه بدانید مفهومی مثل حق را احضار کرده‌اید. بی‌آنکه کسی درباره‌اش فلسفه‌بافی کرده باشد. البته آدم‌های دانشگاهی این حرف را مبتذل می‌دانند و می‌گویند مقام فکر را تقلیل داده‌ای. اما برای من همین زندگی است. از وقتی تصمیم گرفتم به دلیل جلوگیری از اتلاف وقت اتوبوس‌سواری را کنار بگذارم، درون تاکسی‌ها و سواری‌ها برای من شده محل منازعه با رانندگان، سر کرایه. پس از آنکه صندلی جلو، تک‌سرنشین شد این جنگ تشدید شد. قضیه خیلی ساده است. رانندگان سال‌ها بود که در صندلی جلو دو نفر سوار می‌کردند و این را حق خود می‌دانستند. ولی قانون تک‌سرنشین اجرا شد، آنها احساس کردند حقشان پایمال شده پس باید کرایه بیشتری بگیرند. از نظر من مسافر حق این بود که صندلی یک‌نفره به یک نفر تعلق داشته باشد. البته این منطقی به‌نظر می‌آید. اما حقی را برای خود قائل بودن همیشه آسان نیست. آنچه در اینجا اهمیت می‌یابد «تکرار» یک چیز حتی بی‌محتوا و بی‌معنا است. دو نفر را در یک صندلی چپاندن آنقدر طی سال‌ها تکرار شده بود که دیگر تبدیل به حق شده بود. بی‌آنکه کسی بگوید آیا این حق معقول است یا خیر. به همین راحتی رانندگان محترم وقتی قانونی فرای حق خود دیدند، غیظ کردند و کرایه‌ها را بالا بردند. نمونه بی‌منطق این گونه تکرارپذیری‌ها، بالا رفتن کرایه‌های ماشین پس از سال نو است. بی‌آنکه بنزین بالا رفته یا مسافت‌ها کش آمده باشد. به همین دلیل تاکسی‌ها و سواری‌ها شده است محل نزاع برای کسب حق.

به فوتبال گوش کنیم

گروه اندیشه: بازار فوتبال داغ شده و دانشجویان نیز از آن بی‌بهره نیستند. امتحانات آنها اگرچه درست در میان بازی‌های جام جهانی است اما آنها نیم‌نگاهی هم به این معرکه بزرگ دارند. حدود یک هفته پیش از شروع جام جهانی همایش «فوتبال و جامعه از منظر علوم اجتماعی» در دانشگاه آزاد اسلامی برگزار شد. تقی آزادارمکی عضو هیات علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در همایش فوتبال و جامعه «مصرف، مد و فوتبال» را مهمترین عوامل در نوسازی ایران دانست. آزاد صحبت‌های خود را اینطور شروع کرد: «بحث موردنظر من در اینجا فوتبال و تجربه نوسازی در ایران است. نگاه من نگاه توسعه‌ای و جامعه‌شناسانه است و قصدم این است که از تجربه فوتبال در بحث توسعه و نوسازی استفاده کنم. اگر به این بحث نگاه تاریخی داشته باشیم، نوسازی در ایران هم از دریچه ورود و اهمیت تکنولوژی و هم از بحث تقابل و تعامل اندیشه نخبگان و هم از دریچه برنامه و برنامه‌نویسی و هم از دید پدیده‌ها آغاز شده است. بنابراین در یک نگاه تاریخی، مجموعه عواملی وجود داشته‌اند که در توسعه و نوسازی دخیل بوده‌اند. یکی از این حوزه‌های قدرتمند در توسعه ایران، تکنولوژی و تکنولوژیست‌ها بوده‌اند. به همین دلیل همیشه در ایران علوم فنی و مهندسی و تکنولوژی مهم شمرده شده است. تجربه فوتبال تجربه نوسازی ایرانی است. اگر بخواهیم نوسازی ایرانی را سروسامان بدهیم باید کمی به فوتبال گوش دهیم و دقت کنیم.» به گزارش خبرگزاری میراث فرهنگی، آزاد در ادامه «مصرف، مد و فوتبال» را پدیده‌هایی اجتماعی توصیف کرد که امروز در نوسازی ایران مهم هستند: «من شأن فوتبال را شأن مد می‌دانم و هر دو را شأن مصرف می‌دانم. اینها سه پدیده و مولفه عمده فرهنگی اجتماعی هستند که در نوسازی ایران مهم هستند. قبلاً پدیده‌های دیگری مهم بودند. دانشگاه قبل‌تر مهم بود. الان هم با اینکه کانون حوادث ایران است ولی به اندازه مد مهم نیست. به نظر من در حال حاضر مد مهمتر از دانشگاه است.»

خبرچین

■ **فوتبال کی فوتبال شد؟**

به نظر من فوتبال سه دوره دارد. در دوره اول فوتبال وارد زندگی روزمره شد و سیاستمداران و روشنفکران به آن بی‌اعتنا بودند. از نسل ما، من مدافع پیروزی هستم. خیلی‌ها هم طرفدار استقلال یا طرفدار پاس هستند. اما ۴۰ سال پیش فوتبال مسئله سیاسی نبود. بعد در یک زمانی فوتبال قدرتش به گونه‌ای شد که توانست یقه سیاستمداران را بگیرد که می‌بینید در حال حاضر گرفته است. پس مرحله دوم، توجه سیاستمداران به فوتبال بود. مرحله سوم توجه روشنفکران به فوتبال است. روشنفکران و دانشمندان ایرانی بعد از سیاستمداران متوجه فوتبال شدند.

■ **فوتبال چیست؟**

فوتبال یک پدیده کاملاً جمعی و کاملاً فردی است. پدیده‌ای است که در آن ۲۲ نفر بازی می‌کنند و با داور و مربی و تماشاگران از چند هزار نفر تا میلیون‌ها نفر را درگیر می‌کند. پس پدیده‌ای جمعی است. در عین حال ذات فوتبال بسیار رقابتی است. پیروزی، موفقیت و گل زدن در آن مهم است. در عین حال آدم‌ها در آن مهم هستند.

انسان‌شناسیِ دیگر

مکتب خانه

ناصر فکوهی بیش از ۱۵۰ سال از شکل گرفتن رشته‌ای جدید در علوم انسانی که در ابتدا مردم‌شناسی (ethnology) نام گرفت، می‌گذرد. در نیمه قرن ۱۹ در همان زمانی که بر پایه اندیشه‌های آگوست کنت و آنچه او «فیزیک اجتماعی» می‌نامید، جامعه‌شناسی پا به عرصه وجود گذاشت، با اندکی فاصله «مردم‌شناسی» (که امروز ما آن را «انسان‌شناسی» می‌نامیم) نیز ظاهر شد. اندیشمندان اجتماعی اروپا در این زمان بر آن بودند که با بهره گرفتن از الگوی علوم طبیعی و با به کار بردن همان روش‌ها و همان مراحل آزمایشگاهی که در آن علوم مرسوم بود، این بار جامعه را موضوع مطالعه خود قرار دهند. اما پرسش اساسی از همان ابتدا آن بود که آیا جوامع انسانی را می‌توان جوامعی یک‌دست و یکپارچه و به عبارتی ساده‌تر جوامعی از یک جنس و در یک سطح تصور کرد؟ برداشت کلی اروپاییان در این دوره براساس نظریه تطورگرایی (تکامل‌گرایی) قرار داشت، نظریه‌ای که بر مبنای آن همه پدیده‌های عالم از اشکال ساده و ابتدایی به طرف اشکال پیچیده و تکامل‌یافته، تحول یافته‌اند. بنابراین در مورد جوامع انسانی نیز همین تصور وجود داشت یعنی این جوامع را می‌توان از ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین آنها تا پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین‌شان تقسیم کرد. در این زمان اروپاییان خود را در اوج تمدن و فرهنگ می‌پنداشتند و براساس این خودمحوربینی دست به ارائه برنامه‌ای می‌زدند که تمام جوامع انسانی را به سه گروه تقسیم می‌کرد و برای هر کدام از آنها نیز یک علم خاص تعریف می‌کرد: نخست خود جوامع اروپایی که بر پایه قراردادهای اجتماعی و دموکراتیک شکل گرفته بود و علم جامعه‌شناسی برای شناخت و تحلیل آنها تعریف می‌شد؛ سپس جوامع موسوم به شرقی یا همان تمدن‌های باستانی، کشورهایی نظیر ایران، مصر، چین و هندوستان که در درجه‌ای پایین‌تر از اروپا در خط سیر مفروض تاریخ قرار داده می‌شدند و علم شرق‌شناسی برای شناخت و تحلیلشان مطرح می‌شد. و سرانجام جوامع موسوم به «ابتدایی»، مردمانی همچون بومیان آفریقای سیاه، استرالیا یا آمریکا که علم مردم‌شناسی برای آنها تعیین و تعریف می‌شد. البته این تقسیم‌بندی طبعاً کاملاً دل‌بخواهانه بود اما در اندیشه تطوری غالب در قرن ۱۹ و لااقل تا نیمه قرن ۲۰ تقریباً برای همه دانشمندان و متخصصان علوم انسانی قابل توجیه و دفاع بود و بر پایه این تقسیم‌بندی بود که برنامه‌های استعماری به مثابه برنامه‌هایی «تمدن‌ساز» و در خدمت «سرعت بخشیدن به تاریخ» تعریف شدند و به اجرا درآمدند. شناختی که به این ترتیب در کشورهای اروپایی نسبت به جهان غیراروپایی به وجود آمد از همان آغاز آمیخته با نوعی خودمحوربینی و براساس شکل دادن به یک موجود «دیگر» در قالبی ناکامل و حتی «عقب‌افتاده» بود، موجودی که در رابطه با یک «خود» پیشرفته و متمدن تعریف می‌شد. آنچه در ۱۵۰ سال بعد در جهان گذشت (و ما به تدریج در این نوشته‌ها به آن خواهیم پرداخت) روایت ساختن و پرداختن این «خود» و این «دیگری» است: جهان می‌رفت تا شکل بگیرد و «انسان» را در معنایی جدید، تبیین کند. فرهنگ اروپایی به این ترتیب از همین زمان گرایش به آن داشت که این قالب تنگ، یعنی قالب انسان اروپای